

روشنفکران روسیه در دوره وحشت استالینی

نادردها ماندلشتام
ترجمه بیژن اشتری

امید علیه امید

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۳	در رثای نازدا ماندلشتام
۲۳	۱. شب مه
۲۹	۲. مصادره
۳۷	۳. اندیشه‌های صبحگاهی
۴۵	۴. دور دوم
۵۱	۵. سیدهای خرید
۵۵	۶. «اقدامات ضروری»
۶۱	۷. افکار عمومی
۶۷	۸. مصاحبه
۷۳	۹. تئوری و عمل
۸۱	۱۰. به سوی تبعید
۸۷	۱۱. در طرف دیگر
۹۱	۱۲. غیر منطقی
۱۰۱	۱۳. همانام
۱۰۵	۱۴. یک تکه شکلات
۱۰۹	۱۵. پَرش
۱۱۵	۱۶. چردین
۱۲۳	۱۷. توهمات
۱۳۱	۱۸. بیماری شغلی

۳۶۵	۴۹	خواننده فقط یک کتاب
۳۷۵	۵۰	تیخوئف
۳۸۱	۵۱	قفسه کتاب‌ها
۳۹۵	۵۲	ادبیات ما
۳۹۹	۵۳	ایتالیا
۴۰۷	۵۴	ساختار اجتماعی
۴۱۳	۵۵	«غیر مفیده»
۴۱۷	۵۶	زمین و مسائلش
۴۲۷	۵۷	آرشیو و صدا
۴۳۹	۵۸	جدید و قدیم
۴۴۵	۵۹	یک «فرد محکوم»
۴۴۹	۶۰	شانس
۴۵۵	۶۱	برقکار
۴۵۹	۶۲	در روستا
۴۶۵	۶۳	ترسیدن
۴۷۱	۶۴	گاو یا شعرخوانی؟
۴۷۷	۶۵	دوست قدیمی
۴۸۳	۶۶	تانیا، بلشویک غیر حزبی
۴۹۱	۶۷	عشاق شعر
۴۹۹	۶۸	فراموشی
۵۰۳	۶۹	صحنه‌ای از زندگی
۵۰۹	۷۰	خودکشی
۵۱۵	۷۱	تولد دوباره
۵۲۳	۷۲	آخرین صفای روستایی
۵۳۳	۷۳	کارگران نساجی
۵۴۱	۷۴	شکلوفسکی‌ها
۵۴۷	۷۵	مارینا روشچا
۵۵۱	۷۶	شریک جرم
۵۵۷	۷۷	بانوی جوان ساماتیخا
۵۶۱	۷۸	اول ماه مه

۱۳۷	۱۹	«داخل»
۱۴۵	۲۰	کریستوفورویچ
۱۵۵	۲۱	کی مقصر است؟
۱۶۱	۲۲	دستیار
۱۶۷	۲۳	در باره ذات آن معجزه
۱۷۳	۲۴	سفر به وارونژ
۱۸۱	۲۵	تو نباید بکشی
۱۹۱	۲۶	زن انقلابی روسی
۱۹۷	۲۷	تسمه نقاله‌ها
۲۰۷	۲۸	وارونژ
۲۱۳	۲۹	دکترها و بیماری‌ها
۲۲۱	۳۰	صاحبخانه مایوس
۲۳۳	۳۱	پول
۲۴۵	۳۲	ریشه‌های معجزه
۲۵۳	۳۳	دو نقطه متضاد
۲۶۱	۳۴	دو صدا
۲۶۵	۳۵	راه نابودی
۲۷۳	۳۶	تسلیم
۲۸۳	۳۷	تغییر ارزش‌ها
۲۹۷	۳۸	کار
۳۰۳	۳۹	لب‌های متحرک
۳۱۱	۴۰	کتاب و دفترچه
۳۱۵	۴۱	چرخه
۳۱۹	۴۲	آخرین زمستان در وارونژ
۳۲۵	۴۳	قصیده
۳۳۳	۴۴	قوانین طلایی
۳۴۳	۴۵	«امید»
۳۴۹	۴۶	«یک روز فوق‌العاده»
۳۵۳	۴۷	کالسکه بسارابی
۳۵۹	۴۸	توهم

۵۶۷	گاگونا	۷۹
۵۷۳	دام	۸۰
۵۷۷	پنجرة مشرف بر باریکه سوفیا	۸۱
۵۸۷	تاریخ مرگ	۸۲
۶۰۵	روایت پایانی	۸۳
۶۱۳	نمایه	

مقدمه مترجم

نادژدا ماندلشتام کتاب *امید علیه امید* را در سال ۱۹۶۴ نوشت. امکان چاپ کتاب در شوروی فراهم نبود و به همین دلیل دستنوشته‌های خانم ماندلشتام پنهانی از شوروی خارج و پس از ترجمه به زبان انگلیسی برای اولین بار در غرب چاپ و منتشر شد. کلمه «نادژدا» در زبان روسی «امید» معنا می‌دهد و عنوان کتاب اشاره‌ای به همین نکته است. نویسنده در این کتاب خاطرات خود را از زندگی با شوهر شاعرش اوسپین ماندلشتام در فاصله سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۸ باز می‌گوید. اوسپین در پانزدهم ژانویه ۱۸۹۱ در ورشو متولد شد. شهرت وی در دهه قبل از ملاقات با همسر آینده‌اش در ۱۹۱۹، شکل گرفته بود؛ دهه‌ای که در کتاب حاضر عمدتاً نادیده گرفته شده زیرا نویسنده فقط در باره چیزهایی نوشته که خودش بی‌واسطه از آن‌ها اطلاع داشته است. پدر اوسپین، امیل وینامینوویچ ماندلشتام تاجر چرم و مادرش فلورا اوسپوونا وربلوفسکایا معلم پیانو بود. فلورا زن با فرهنگ و روشنفکری بود که عشق به موسیقی و فرهنگ را به پسرش اوسپین منتقل کرد.

اوسپین در سن پترزبورگ بزرگ شد. خانواده او از معدود یهودیان روس بودند که اجازه اقامت در مسکو و سن پترزبورگ را داشتند. این اجازه تنها به یهودیان مشخص و صاحب تخصص‌های بالا داده می‌شد و پدر اوسپین نیز از زمره همین یهودیان بود. اوسپین در مدرسه تیشیف درس خواند؛ مدرسه‌ای که فرزندان معروف‌ترین و بزرگ‌ترین خانواده‌های روسیه در آن درس می‌خواندند. در این مدرسه به دانش‌آموزان مهارت‌های علمی و کاربردی و نیز فنون تجاری روز آموخته می‌شد. فارغ‌التحصیلان مدرسه جملگی از چهره‌های معروف روسیه در نیمه اول قرن بیستم بودند. اوسپین دو برادر به نام‌های آلکساندر (متولد ۱۸۹۲) و یوگنی (۱۸۹۸) داشت. اوسپین در سال ۱۹۰۷ پس از به پایان رساندن تحصیلات متوسطه به پاریس رفت و در نزدیکی سوربن اقامت کرد. او سپس در زمستان ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ برای تحصیل وارد دانشگاه هایدلبرگ شد و بعدها نیز در بازگشت به روسیه مدتی را در دانشگاه سن پترزبورگ به تحصیل پرداخت. اوسپین ماندلشتام اولین بار با چاپ شعرهایش در مجله آپولون به شهرت رسید. آپولون از مجلات فاخر هنری و ادبی روسیه بود که سلاطین هنری روسی را در مقطع آغاز قرن بیستم بازتاب می‌داد. آپولون همچنین نقش مهمی در معرفی گروهی از شاعران جوان، که خود را «آکمیست» می‌نامیدند، ایفا

کرد. مهم‌ترین این شاعران عبارت بودند از: نیکالای گومیلیوف (شهر آخمتووا، که در ۱۹۲۱ تیرباران شد)، آنا آخمتووا و اوسپ ماندلشتام. این سه نفر با آثاری که ارائه کردند مکتب آکمیسم را از کوتاهی عمر، که چنین مکاتب و مجامعی به آن مبتلا بودند، نجات دادند و آن را به یک واقعیت دائمی در تاریخ ادبیات روسیه مبدل کردند. گومیلیوف اولین مجموعه شعرهای ماندلشتام را در ۱۹۱۳ در آپولون چاپ کرد. این کتاب که سنگ نام داشت در ۱۹۱۶ تجدید چاپ شد. ماندلشتام گرچه در ابتدای انقلاب اکتبر همدلی‌هایی با انقلاب نشان می‌داد اما هیچ‌گاه نتوانست با حکومت کمونیستی شوروی کنار بیاید. او پس از مشاهده قساوت‌ها و بی‌رحمی‌های بلشویک‌ها، در یکی از شعرهایش لنین را به «سگلی اکتبر که در تدارک یوغ قساوت و خباثت برای ماست» تشبیه کرد. ماندلشتام پس از انقلاب بیش‌تر اوقاتش را در ساحل دریای سیاه گذراند. دومین کتابش، *تریستیا*، در ۱۹۲۲ چاپ شد و همین کتاب در سال ۱۹۲۳ با عنوان تازه کتاب دوم دوباره به زیر چاپ رفت. ماندلشتام در ۱۹۲۵ مجموعه نثرهای اتوبیوگرافیکش را، تحت عنوان *هیاهوی زمان*، به دست چاپ سپرد. سه سال بعد مجموعه شعرهای ماندلشتام، با عنوان *شعرها*، چاپ و منتشر شد. این مجموعه علاوه بر اشعار دو کتاب اول شعر ماندلشتام، شامل اشعار ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ وی نیز می‌شد. در همین سال ۱۹۲۸ چاپ جدید *هیاهوی زمان*، با عنوان تازه *مهر مصری*، به همراه *رمان کوچکی* که به آن اضافه شده بود به چاپ رسید. سال ۱۹۲۸ با توجه به چاپ این آثار، «اوج» دوره کاری ماندلشتام لقب گرفت. علاوه بر این ماندلشتام آثاری را هم نوشت که در زمان حیاتش امکان چاپ نیافت؛ مثل *گفتگو در باره دانه* که آن را در ۱۹۳۰ نوشت اما اولین بار در ۱۹۶۷ به چاپ رسید. دهه سی دهه پایانی برای ماندلشتام بود. او به جرم سرودن شعر *هجوآمیزی در باره استالین*، حاکم قدرقدرت شوروی، در شب سیزدهم مه ۱۹۳۴ در آپارتمان مسکونی‌اش در مسکو، و در حضور مهمانش آنا آخمتووا، بازداشت شد. شعر ماندلشتام در باره استالین بسیار تند بود و در آن زمان آدم‌ها به خاطر جرایمی بسیار کوچک‌تر از این به جوخه تیرباران سپرده می‌شدند. اما استالین در یک ژست متواضعانه از اعدام شاعر منصرف شد و به پلیس مخفی‌اش دستور داد ماندلشتام را «منزوی کنید اما سالم نگهش دارید». به این ترتیب ماندلشتام به همراه همسرش به جای بد آب و هوایی به اسم چردین تبعید شدند. ماندلشتام در واکنش به شرایط دشوار زندگی‌اش دست به خودکشی زد اما زنده ماند. بوخارین، که از حامیان ماندلشتام بود و هنوز مغضوب استالین نشده بود به نفع شاعر پادرمیانی کرد و خطاب به استالین نوشت: «شاعران همیشه برحق هستند، تاریخ طرف آن‌ها را می‌گیرد.» استالین سرانجام رضایت داد که شاعر به وارونژ انتقال یابد. وارونژ تبعیدگاه به نسبت راحت‌تری بود به طوری که ماندلشتام نتوانست از این به قول خودش «فضای تنفسی» برای سرودن شعرهای تازه استفاده کند؛ شعرهایی که بعدها در ۱۹۸۰ با عنوان *دفترهای وارونژ* چاپ و منتشر شدند. ماندلشتام در مه ۱۹۳۷ اجازه اقامت در مسکو را پیدا کرد اما جامعه هراسیده پایتخت‌نشین با او همچون طاعون‌زده‌ها برخورد می‌کرد. ماندلشتام حتا در این شرایط نیز آزادانه حرف و نظرش را بیان می‌کرد و هراسی از تبعات رک‌گویی‌اش نداشت. این در حالی بود که استالین از مدتی پیش دست به کار کشتار دسته‌جمعی مخالفان بالقوه و بالفعلش شده بود. ماندلشتام سرانجام در دوم مه ۱۹۳۸ برای دومین بار

بازداشت و این بار به تحمل پنج سال کار اجباری در سیبری شرقی محکوم شد. اما او از حیث بدنی ضعیف‌تر از آن بود که بتواند چنین مجازاتی را تاب بیاورد. ماندلشتام به احتمال قوی در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۸ در جایی نزدیک ولادیوستوک در سیبری شرقی بر اثر بیماری و گرسنگی درگذشت.

نادژدا یا کفلنا خازینا، همسر اوسپ ماندلشتام، در ۳۱ اکتبر ۱۸۹۹ در ساراتف متولد شد. مادرش پزشک بود اما شغل پدرش نامشخص است. نادژدا در یکی از نامه‌هایش نوشته است که والدینش «آدم‌های خوب و بسیار تحصیل‌کرده‌ای بودند». او خواهری به اسم آنا و برادری به اسم یوگنی داشت که بعدها نویسنده شد. نادژدا خیلی زود به اتفاق خانواده به کی‌یف رفت و دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در آن‌جا گذراند. او در کی‌یف در استودیوی آ. آ. اکستر در رشته هنر درس خواند و در همین‌جا بود که با لیوبا، همسر آئی ایلیا ارنبورگ نویسنده معروف شوروی، دوست شد. دوست دیگرش آ. گ. تایشلر بود که بعدها نقاش معروفی شد. دیگر آشنای نادژدا در این دوران بلیومکین بود که پس از انقلاب اکتبر اقدام به قتل کنت میر باخ سفیر آلمان در شوروی کرد. (بلیومکین همان کسی است که در سال‌های آغاز انقلاب بزرگ‌ترین تهدید علیه جان اوسپ ماندلشتام بود.) نادژدا در سال ۱۹۱۹ با اوسپ آشنا شد و سه سال بعد با او ازدواج کرد. نادژدا که به زبان‌های اصلی اروپایی مسلط بود و توان ترجمه کردن از زبان‌های فرانسوی، آلمانی و انگلیسی به زبان روسی را داشت در دهه بیست قرن بیستم کتاب‌های زیادی را ترجمه کرد. نادژدا و شوهرش، مثل بسیاری از روشنفکران قدیمی دیگر، برای گذران زندگی مجبور به ترجمه انبوهی از کتاب‌ها شدند. نادژدا در جایی گفته است: «تعداد این کتاب‌ها خیلی زیاد است؛ فقط خدا می‌داند که ما در آن سال‌ها چه چیزهایی که ترجمه نکردیم.» *رمان‌های ماشین آپتون سینکلر و کاپیتان مین رید* از جمله *رمان‌هایی* است که نادژدا آن‌ها را به روسی ترجمه کرده است. نادژدا پس از مرگ شوهرش، در راستای یک سنت ارزنده روسی، به عنوان بیوه شاعر وظیفه حفظ و حراست از سروده‌ها و نوشته‌های باقیمانده از شوهرش را بر عهده گرفت و تا پایان عمر در همین مسیر گام برداشت. نادژدا پس از مرگ شوهرش با تدریس زبان انگلیسی در شهرهای دورافتاده روسیه امرار معاش می‌کرد. او در ۱۹۵۶ توانست مدرک دکترایش را در رشته زبان‌شناسی انگلیسی بگیرد و عنوان رساله‌اش هم «کاربردهای حالت مفعولی بر اساس نوشته‌های برگرفته از نمونه‌های شعری انگلوساکسون» بود. نادژدا در سال ۱۹۶۴ سرانجام اجازه یافت در مسکو اقامت کند و در همین سال نوشتن کتاب *امید علیه امید* را آغاز کرد. سال ۱۹۷۰ که ترجمه انگلیسی این کتاب در غرب چاپ شد، خوانندگان غربی برای نخستین بار در جریان زندگی سرشار از رنج و مبارزه اوسپ ماندلشتام - که به اعتقاد بسیاری از منتقدان، بزرگ‌ترین شاعر روسیه در قرن بیستم است - قرار گرفتند. کتاب به قدری تأثیرگذار بود که حتا اشعار و سروده‌های ماندلشتام را هم تحت‌الشعاع خود قرار داد. کتاب *امید علیه امید* فراتر از شرح آلام و مصائب اوسپ ماندلشتام، به توصیف فضای وحشتناک و هولناکی می‌پردازد که نویسندگان، روشنفکران و هنرمندان شوروی در اوج دوره ارباب و وحشت استالینی در آن زندگی و کار می‌کردند. این کتاب در واقع یکی از بهترین منابع برای شناخت زندگی اجتماعی و نیز زندگی روشنفکری در